

وعاظ و جنبش مقاومت تبریز (عصر استبداد صغیر)

دکتر غلامحسین زرگری نژاد

استاد گروه تاریخ دانشگاه تهران

تهران - ایران

جواد سخا

دانشجوی دکتری تاریخ ایران اسلامی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

تهران - ایران

چکیده

جنبش مقاومت تبریز در عصر استبداد، تلاشی برای بازگرداندن نظام سیاسی مشروطیت بود. عمده‌ترین نیروی جنبش مقاومت، مجاهدان بودند که به رهبری ستارخان و باقرخان ابتدا با مقاومت و سپس با تهاجم به نیروهای حامی و مدافع استبداد برخاستند. در برابر مجاهدان، نیروهای وفادار به محمدعلی شاه قرار داشت، که شامل بخشی از اهالی تبریز، نیروهای نظامی ایلیاتی، تنی چند از بازرگانان معروف تبریز و برخی از رهبران دینی و روحانیان طراز اول تبریز بودند که در انجمن اسلامی در محله ی شتریان تبریز اقامت داشتند. روحانیان اسلامی‌نشین با اوامر مذهبی خود، نیروهای نظامی را در جنگ با مجاهدان تهییج می‌نمودند و از این راه، نقش مهمی در برانگیختن آنان به مبارزه با نیروهای مشروطه‌طلب داشتند. در برابر این تجمع نیروهای مخالف مشروطیت، جدا از مجاهدان که ایفای نقش نظامی، می‌نمودند. عده‌ای از وعاظ نیز یار و مددکار مجاهدان بودند. به طور کلی گروه وعاظ سه کار عمده انجام می‌دادند، نخست برانگیختن مجاهدان به جنگ با مستبدان، دوم تهییج و تشویق مردم در پیوستن و حمایت از نیروهای مجاهد و سوم مقابله با تبلیغات دینی - مذهبی روحانیان مستقر در انجمن اسلامی. قسمت سوم این برنامه، اصلی‌ترین و مهم‌ترین برنامه ی وعاظ بود که دیگر نیروهای مجاهد سهمی در آن نداشتند. بنابراین جنبش مقاومت تبریز تنها یک پدیده ی نظامی نبود، بلکه عرصه مبارزه فکری و ایدئولوژیکی نیز محسوب می‌شد که مهم‌ترین نیروهای آن وعاظ بودند. نوشتار حاضر بر آن است تا نقش و جایگاه وعاظ را در پیدایش جنبش مقاومت و تداوم آن ضد نیروهای استبداد، مورد مطالعه قرار دهد.

کلید واژگان: مشروطیت، جنبش مقاومت، وعاظ، مجاهدان.

مقدمه

از نخستین روزهایی که حرکت اعتراضی مردم ایران علیه حاکمان قاجار شروع شد، وعاظ به عنوان یک گروه اجتماعی - مذهبی در صحنه تحولات جامعه حضور داشتند. آنان با بهره‌مندی از جایگاه خود در جامعه و ارتباط گسترده‌ای که با مردم داشتند، از اصلی‌ترین نیروهای حامی و مدافع مشروطیت به حساب می‌آمدند، هر چند با گذشت زمان و شروع مخالفت برخی از روحانیان طراز اول پایتخت با مشروطیت، گروهی از وعاظ به صف مخالفان مشروطیت پیوستند. یکی از مناطقی که وعاظ مشروطه‌خواه، نقش مهمی در شکل‌دهی و تداوم حرکت ضد استبدادی مردم ایفاء نمودند، تبریز بود. در این شهر وعاظ از ارکان اصلی مشروطیت بودند و نقش رهبری حرکت مردم را در کنار دیگر رهبران جامعه به عهده گرفتند. آنان عضو انجمن تبریز بودند، به نمایندگی مجلس برگزیده شدند، به سفرهای تبلیغی جهت آشنا کردن مردم دیگر مناطق آذربایجان با اصول و فواید مشروطیت رفتند، در پیدایش نیروی مجاهدان نقش داشتند و در یک جمله، در تمام حوادث و تحولات تبریز عصر مشروطیت ایفای نقش نمودند.

پس از به توپ بسته شدن مجلس در ۲۳ جمادی‌الاول ۱۳۲۶ و آغاز جنبش مقاومت تبریز نیز شاهد حضور گسترده و مؤثر آنان در کنار نیروی نظامی مجاهدان هستیم. دو روز بعد از بمباران مجلس، محمدعلی شاه خیر فتوحات خود را به میرهاشم دوچی روحانی و واعظ محله‌ی شتریان (فضلعلی آقاتبریزی، ۱۳۷۲: ۲۰) داد و از او خواست که عرصه را بر مشروطه‌خواهان تنگ و سخت کند و بساط مشروطیت را در تبریز برچیند. (امیرخیزی، ۱۳۵۶: ۱۱۲) کانون تجمع نیروهای مخالف مشروطیت در تبریز، محله‌ی شتریان بود. در این محله، انجمن اسلامی که مرکز تجمع نیروهای وفادار به محمدعلی شاه بود، استقرار داشت. اسلامی‌نشینان که به تعبیر ویجویه «از تنخواه ملت، صاحب قریه‌ها» (ویجویه، ۱۳۵۵: ۳۸) شده بودند، اکنون به جنگ همه‌جانبه با مشروطیت روی آورده بودند. اسلامی‌نشینان شامل، نیروهای نظامی، بازرگانان و روحانیان مخالف مشروطیت بودند که در پیوند کامل با دربار محمدعلی شاه قرار داشتند. آنان از آنچه در پایتخت روی می‌داد آگاهی دقیق و کامل داشتند. آگاهی‌های لازم توسط کنسولگری روسیه به اطلاع اسلامی‌نشینان می‌رسید. (هدایت، ۱۳۴۳: ۱۷۲).

مشروطه‌طلبان به علت عدم آگاهی دقیق و درست از حوادث تهران، غافلگیر شدن و نومید شدن و پا پس کشیدن برخی از مشروطه‌طلبان و برهم خوردن انجمن تبریز که می‌بایست در آن

لحظات حساس به عنوان مغز متفکر و ستاد عملیات به کار مشغول می شد، شیرازه ی کارهایشان از هم گسیخته بود. آنان شاهد فروریختن بنیادهای حکومت قانونی بودند و نمی دانستند که چه کار باید بکنند. عده ای به فکر حفظ جان و مال خود افتادند و به گوشه ای خزیدند. بسیاری مخفی شدند. جمعی به کنسولگری های خارجی پناه بردند تا جان به سلامت برند. از جمله میرزا حسین واعظ به کنسولگری فرانسه پناه برد. (کسروی، ۱۳۶۳: ج ۲ / ۶۷۸).

شدت ضربه و عدم آگاهی دقیق از آنچه روی داده بود، قدرت تفکر و تصمیم گرفتن را از آنان گرفته بود اما هنگامی که توانستند بیندیشند و تصمیم بگیرند، تبریز مقاومت جانانه و افتخارآمیز خود را شروع کرد. مقاومتی که یازده ماه به درازا کشید و منجر به رشد و بالندگی بیشتر و بهتر مشروطیت شده، از دل آن مقاومت مجاهدان پدید آمدند.

اگر مفهوم مجاهد را بسط دهیم و آن را منحصر در نظامی گری ندانیم، و عاظ در این مقطع تاریخی، از مجاهدان عرصه ی مبارزه به حساب می آمدند. آنها مجاهد در برانگیختن مردم به دفاع و مقاومت در برابر مستبدان و از همه مهم تر، مقابله با تبلیغات دینی، مذهبی روحانیان مستقر در انجمن اسلامی بودند. روحانیان اسلامی نشین با صدور فتاوی مختلف مبنی بر بابی بودن و کافر بودن مشروطه خواهان، هم نیروهای مخالف مشروطیت را بیشتر علیه مشروطه طلبان برمی انگیزتند و هم این که بذر تردید را در دل حامیان مشروطیت، می پاشیدند. بنابراین و عاظ به مقابله ی همه جانبه با این تبلیغات برخاستند.

در نخستین روزهای پس از بمباران مجلس به نظر می رسید که تبریز به زودی همانند دیگر شهرها تسلیم وضع موجود شود. جدا از نیروی نظامی، روحانی اجتماع کرده در اسلامیه، رحیم خان چلبیانلو سرکرده ی بزرگ ایلی منطقه نیز با هزار سوار و سه عراده توپ به نزدیکی تبریز آمده بود، تا ماجرا را به کلی خاتمه دهد و بساط مشروطیت را برچیند. در برابر آن نیروی نظامی، تنها حدود صد مجاهد وجود داشت (کتاب آبی ۱۳۶۲: ج ۱ / ۲۳۶). بنابراین امید کمی به مقاومت می رفت. از طرف دیگر کنسول روس تقریباً به طور آشکار از مخالفان مشروطه حمایت می کرد و مشروطه خواهان را از عاقبت کار می ترساند. بدین ترتیب فشاری سخت و سنگین بر مشروطه خواهان وارد می شد و بسیاری از آنان به فکر تسلیم افتاده بودند. فشار کار تا به جایی رسید که باقرخان رهبر مجاهدان کوی خیابان ناچار شد اسلحه بر زمین گذارد و به نظاره ی حوادث بنشیند. (امیرخیزی، ۱۳۵۶: ۱۰۴)

رحیم خان و نیروهایش با استفاده از شرایط پیش آمده وارد شهر شدند و در باغ شمال که مکانی بین محله ی نوبر و محله ی خیابان بود و موقعیتی بسیار استراتژیک داشت، مستقر شدند، او اکنون خود را در موقعیتی می‌دید که از مردم تبریز تقاضای تسلیم نود نفر از مشروطه‌خواهان را داشت. (طاهرزاده ی بهزاد ۱۳۶۳: ۲۱۱).

اوضاع شهر کاملاً به نفع حامیان دربار بود. بسیاری از مردم پرچم‌های سفید که نشانه ی تسلیم بود بر سر در منازل خود نصب کردند. حالت یأس و ناامیدی بر شهر مستولی شده بود در این هنگام فداکاری ستارخان و هفده نفر از یارانش، نشان داد که مقاومت همچنان به قوت خود باقی است و دل‌های مایوس را پر از امید کرد. (جورابچی، ۱۳۸۶: ۳).

وعاظ در کنار مجاهدان

در این اوضاع و احوال بود که وعاظ مشروطه‌خواه به یاری مجاهدان آمدند. آنان در برانگیختن مردم به مقاومت و یاری مجاهدان تلاش فراوانی داشتند. نیروی نظامی مخالف مشروطه همچون «مور و ملخ» در شهر تبریز هجوم آورده بودند و خسارات فراوانی بر شهر و روستاها وارد ساختند. خسارات آنان به روستاها باعث شد که گروه‌های مبارز روستایی تشکیل شود و در کنار مجاهدان به مبارزه پردازند. (فلاح توتکار، ۱۳۸۸: صص ۱۱۴-۱۱۳). خسارت به شهر بسیار زیاد بود. صدها مغازه غارت شد، مهاجمان به بازار راه یافتند و حجره‌های بسیاری به ویژه حجره‌های تجار مشروطه‌خواه را چپاول کردند. خانه‌های بسیاری ویران شد (ویجویه، ۱۳۵۵: ۳۶). و هستی و اموال عده ی بسیاری به تاراج رفت. در برابر این تهاجمات حرکتی لازم بود و گر نه سقوط تبریز قطعی بود. در اینجاست که وعاظ به بهترین شکلی ایفای نقش نمودند و توانستند تبریز را از وضعیت بسیار بد حاکم بر آن نجات دهند.

واعظانی چون حاج شیخ علی‌اصغر لیلاوایی، میرکریم ناطق، میرزا حسین واعظ که از بست‌نشینی در کنسولگری بیرون آمده بود، پایگاه خود را مسجد صمصام خان قرار دادند. آنان دائم برای مردم سخنرانی می‌کردند و آنها را به دفع مهاجمان تشویق می‌نمودند. وعاظ ضمن دعوت مردم به صبر و تحمل و دمیدن روح امید در آنان با بیان مطالبی ایشان را به دفاع از مشروطیت تحریک می‌کردند. وعاظ می‌گفتند: «ایهاالناس این همه قتل و غارت برای چیست، چرا خانه‌ی

مردم [را] غارت می‌کنند، انجمن را ویران می‌کنند؟ ما زحمت کشیدیم تا این‌که مشروطه شدیم» با این سخنان مردم به «هیجان آمده که ما دست از مشروطیت بر نمی‌داریم» (همان، ۱۴۴).

مردم که احساسات مشروطه‌خواهی و ظلم‌ستیزی آنان به شدت توسط وعاظ تحریک می‌شد، روز جمعه ۱۸ جمادی‌الثانی ۱۳۲۶- که آن را یک روز تاریخی در حوادث مشروطیت ایران دانسته‌اند (امیرخیزی، ۱۳۵۶: ۱۳۶)- در مسجد صمصام‌خان گرد آمدند. وعاظ برای آنان سخنرانی کردند و از مردم خواستند برای نجات مشروطیت اقدام کنند. هدف وعاظ آن بود که بتوانند به کمک مردم، رحیم‌خان را از باغ شمال بیرون کنند زیرا تا زمانی که رحیم‌خان در آنجا مستقر بود بر منطقه‌ی وسیعی تسلط داشت و کار بر مجاهدان سخت می‌شد. آنان به مردم گفتند: «در مسجد نشستن و داد و بیداد راه انداختن، رحیم‌خان را... دور نمی‌کند... اگر آنچه را می‌گویید سخن قلبی شما و حقیقی است... برخیزید» و به دفع رحیم‌خان پردازید (همان، ۱۳۷). پس از این سخنان بود که مردم با دادن شعارهای مذهبی از مسجد بیرون آمده «به طرف باغ شمال روانه شدند» در مسیر حرکت، افراد دیگری اعم از مجاهد و دیگران به آنان پیوستند، جمعیت فراوانی شد. عده‌ای مسلح و جمع زیادی بدون سلاح. شکوه و ابهت مردم به حدی بود که رحیم‌خان و نیروهایش بدون هیچ مقاومتی باغ شمال را رها کردند و به طرف شتریان عقب نشستند. (جورابچی، ۱۳۸۶: ۱۴۴-۱۴۵).

این پیروزی روحیه مجاهدان را بسیار فزونی بخشید و آنان امیدواری فراوانی به پیروزی‌های بعدی به دست آوردند. این مسئله ثابت کرد در کنار نیروی نظامی مجاهد، عوامل روحیه‌بخش یا واعظان، ضرورتی فراوان دارند. آنان رفتارهای مجاهدان را مبنای دینی می‌بخشیدند و آن را کاری در راستای رضایت خداوند می‌خواندند. وعاظ هر روز در مسجد صمصام‌خان حاضر می‌شدند و «به نام مشروطه‌خواهی گفتارها می‌راندند». این سخنان در اذهان مردم به حمایت از مجاهدان تعبیر می‌شد. (کسروی، ۱۳۶۳: ج ۲/ ۶۹۲) و تأثیر فراوانی در حمایت مردم از مجاهدان داشت. واعظان بر استقامت ورزیدن و تحمل سختی‌ها تأکید می‌نمودند و از مردم می‌خواستند تا حصول نتیجه مقاومت کنند و صبر پیشه سازند، که پیروزی با آنان است.

مقابله‌ی وعاظ با تبلیغات اسلامیه‌نشینان

تجمع علمای بزرگ تبریز در اسلامیه و فتوای جنگ صادر کردن آنان و بایی خواندن مشروطه‌طلبان، هم حامیان استبداد را بیشتر بر ضد مشروطیت برمی‌انگیخت و هم ممکن بود

طرفداران مشروطیت را به دودلی و تردید بکشاند. بنابراین مقابله با تبلیغات آنان امری لازم و ضروری بود. بخش زیادی از انجام این مهم به دست وعاظ صورت گرفت، وعاظ علمای مستقر در انجمن اسلامیہ شتریان را «فراشباشی‌های درباریان ظالم» می‌خواندند که باعث قتل و غارت مردم شده‌اند و هدف آن است که «مشروطه را که عین عدالت و باعث قوام و دوام بنیان دولت، و سبب اتحاد و اتفاق دولت و ملت است [از میان] بردارند». واعظان مشروطه‌طلب، روحانیان اسلامیہ‌نشین را مورد خطاب قرار می‌دادند و می‌گفتند، شما مدعی هستید که ما «حجج‌اسلامیم و در مسند شریعت نشسته‌ایم، ماییم که شرع احمدی را رواج دهنده‌ایم» آنگاه خطاب به آنان بیان می‌داشتند، اگر در گفته خویش صادق هستید و غم اسلام و کشور دارید، «چرا با این ظالم همدست و همزبان و هم‌مشرّب» شده‌اید، و مال و جان مردم را بر آنان حلال دانسته‌اید» و غارت اموال مسلمین را مجاز می‌شمیرید. (ویجویه، ۱۳۵۵: ۴۸-۴۹). چگونه می‌توان مسلمان بود و با ستمگران هم سو و هم‌مشرّب بود.

اسلامیہ‌نشینان که کمر به نابودی مشروطه‌خواهان بسته بودند، برای تحقق کار خود از هیچ مطلبی فروگذار نبودند. آنان مشروطه‌طلبان را بابتی می‌خواندند و به همین دلیل به پیروان خود اجازه می‌دادند که بر جان و مال آنان بتازند. از نظر آنان «پانزده محله بابتی شده‌اند و مال و جان آنان حلال است.» (جورابچی، ۱۳۸۶: ۱۵۷)

بر مبنای این فتوای اسلامیہ‌نشینان مخالفان مشروطه، هر رفتاری با مشروطه‌طلبان را مجاز می‌دانستند با این مسئله باید مقابله می‌شد. می‌بایست باطل بودن آن برای همگان روشن می‌شد و آن، کار وعاظ بود. آنان برای مشروطه‌طلبان و حتی مخالفان توضیح می‌دادند که «بعضی از آقایان مستبد کمر همت خود را به میان زده‌اند که این مشروطه را بر هم بزنند و به طریق ظلم و استبداد رفتار نمایند.» بنابراین ملت مظلوم را به «بابیه متهم ساخته‌اند» به گفته ی وعاظ، اسلامیہ‌نشینان در حالی این سخنان را می‌گویند که خود بیش از دیگران بر غلط بودن آن واقف هستند. وعاظ مشروطه‌خواه برای توده ی مردم توضیح می‌دادند که سخن ما این است که آقایان ظلم نکنید، ما خواهان آن هستیم که مالکان و مباشران آقایان: «زیاده از حق خود از ما نگیرند. ما می‌گوئیم مالیاتی که دولتمردان از مردم می‌گیرند صرف امور شخصی خود نکنند بلکه «به سوارها و سربازها و توپچی‌ها بدهند» تا ایشان مجبور نباشند برای گذران زندگی خود «فعلگی» نمایند.»

ما می‌گوییم، بیاید در کشور کار تولید کنید تا ایرانیان مجبور نباشند هر سال برای یافتن کار به خارج از کشور بروند و آنجا به هر نوع رذالتی تن دهند بلکه «در مملکت خودمان کار کنند» بهتر است به جای بر باد دادن پول ما «کارخانجات درست نماییم... مریضخانه و دارالمعجزه بنا نماییم». در کشور کاری کنیم که دیگر کسی «دست ظلم و تعدی» بر دیگران دراز ننماید. هر کس «حق خود را بشناسد». برای کودکان فکری کنیم و وسایلی فراهم آوریم تا اطفال بتوانند به «مکتب بروند» تا از پرتو آن کشور «صاحب علم و صنعت» شود. کاری کنیم که دیگر نیروی نظامی اعم از سرباز و توپچی با لباس ژنده در خیابان نباشند، بلکه «با لباس‌های نظیف گردش» کنند. در کشور «راه‌ها را بسازیم که آیندگان و روندگان به آسانی آمد و شد نمایند». و عاظ با صدای بلند برای موافق و مخالف اعلام می‌داشتند که «ما طالب مشروطه‌ایم که اینها را درست نماییم». اما مخالفان و درباریان می‌گویند «ما نمی‌گذاریم این امر مقدس جاری شود» زیرا نفع و فایده ما در آن است که اوضاع مثل گذشته باشد و بنابراین «خون ما را حلال و مال ما را تاراج می‌نمایند»، با این ظلم‌هایی که می‌کنند و قصد انجام بیشتر آن را دارند «البته باید ما را» به بایی بودن متهم نمایند. آنان از هیچ کس و هیچ چیز حیا نمی‌کنند. ببینید «چگونه ملت را ضایع و دین مبین را» لطمه می‌زنند. ای کاش چشم بصیرت مردم باز می‌شد تا بفهمند که مستبدان «برای منافع شخصی خودشان چه فتنه‌ها و آشوب‌ها در این عالم انداخته‌اند.» (ویجویه، ۱۳۵۵: ۸۸-۹۰)

بدین ترتیب و عاظ به جنگ تمام عیار مخالفان رفتند و سربلند بیرون آمدند. بنابر روایت یک شاهد مستقیم، در پرتو سخنان و عاظ مشروطه‌خواه کسانی چون حاج شیخ علی اصغر لیلاوایی، حاج میرزا حسین واعظ و میرکریم ناطق، علمای مقیم اسلامیه به شدت در بین مردم، بدنام شده‌اند و مردم از آنان بد می‌گویند. و عاظ هر روز از بامداد تا شامگاه با مردم سخن می‌گویند. (کسروی، ۱۳۶۳: ج ۲، ۷۳۶) بنابراین در اثر تبلیغات و اعظان مشروطه‌خواه و آگاهی‌هایی که به مردم می‌دادند، مردم می‌گفتند این علمای اسلامیه‌نشین نمی‌گذازند ما «یک لقمه نان به آسودگی بخوریم.» (ویجویه، ۱۳۵۵: ۱۰۰) بدین ترتیب و عاظ توانستند تبلیغات علما و واعظان اسلامیه‌نشین را بی‌اثر کنند و مردم را به مقاومت تشویق نمایند.

فعالیت‌های شیخ سلیم در عتبات

با شروع استبداد صغیر، شیخ سلیم مدتی پنهان شد، سپس از تبریز خارج گردید و تحولات جنبش مقاومت را پیگیری می‌کرد و با آن در ارتباط بود. وی در نامه‌ای می‌نویسد: «وقتی که محله ی خیابان بنای سستی گذاشت، علاج حفظ مشروطه و خون مسلمانان» را در این دیدم که به هر شکل ممکن خود را به نجف برسانم، تا از علمای آنجا «استمداد نموده علاج واقعه نمایم» در راه رسیدن به نجف «چه مخاطرات کشیدم و چه طور از هلاکت گوناگون خلاص شدم». شیخ سلیم تلاش داشت که به هر طریق ممکن از عتبات نیرو برای کمک به مجاهدان تبریز فراهم آورد و روانه ی آن شهر نماید، اما آن، کاری بسیار سخت بود. سرانجام بعد از «مشاوره ی زیاد و مجالس عدیده» نظر مراجع نجف بر این قرار گرفت که «حاجی سیدعلی آقا مجتهد تبریزی برادر حاجی سیف‌العلماء خیابانی» که از شاگردان بنام آخوند خراسانی شمرده می‌شد با جمعی از طلاب به طرف آذربایجان حرکت کنند. شیخ سلیم را امید آن بود که «از ورود حضرات روح تازه به کالبد اسلام و اسلامیان و مجاهدین فی سبیل الله دمیده» شود و روح «پلید استبداد و استبدادیان... به مالکان سقر سپرده گردد». (ناله ملت، سال اول، نمره ۲۵، ۱۲ شوال ۱۳۲۶، ۱۳۲۶: ۳-۴)

از نتیجه اقدامات شیخ سلیم سخنی در منابع نیست و نمی‌دانیم که آن تصمیم سرانجامش چه شد. تنها در جنگ معروف حکم‌آباد که در صفر ۱۳۲۷ اتفاق افتاد اردوی مخالفان که صمدخان شجاع‌الدوله در رأس آن بود، شکست سنگینی خورد. از حضور ما سه نفر از اعضای «هیئت علمیه نجف که... جزو حرب‌کنندگان بودند» سخن گفته شده است (همان، نمره ۴۳، ۱۷ صفر ۱۳۲۷: ۴)

در این جنگ واعظ معروف حاج شیخ علی اصغر لیل‌آبادی نیز حضور داشت.

هنگامی که مشروطه‌خواهان توانستند تا حدی بر اوضاع مسلط شوند فکر تشکیل دوباره ی انجمن به میان آمد. انجمن قبلی در نخستین روزهای استبداد صغیر از هم پاشید. چند عضو ارشد آن مانند حاجی مهدی کوزه‌کنانی، خانه‌نشین شدند. اجلال‌الملک و بصیرالسلطنه به سفارت روسیه پناه بردند. میرزا حسین واعظ به سفارت فرانسه رفت. شیخ سلیم راهی نجف گردید، و دیگران نیز چنین رفتارهایی داشتند. اکنون که کار مقاومت منظم و سازمان‌یافته شده بود، نیاز به تشکیل انجمن بیشتر می‌نمود زیرا ادامه ی مبارزه مسلحانه به سازماندهی و تشکیلات منظم نیاز داشت به ویژه تمشیت امور اقتصادی مجاهدان و مردم.

بدین ترتیب لازم بود نهادی برای اداره کردن شهر ایجاد شود که در نبود حکومت قانونی، بخشی از وظایف آن را انجام دهد. اعضای سابق متفرق شده بودند. عده‌ای هم که در شهر بودند با توجه به اوضاع پیش آمده، حضور در انجمن را به معنای رویارویی مستقیم با حکومت شاه می‌دانستند و تن به خطر نمی‌دادند و حاضر به حضور در انجمن نبودند بنابراین انتخابات جدیدی لازم می‌نمود، اما شرایط موجود اجازه برگزاری آن را نمی‌داد. بنابراین دوازده نفر با رضایت «سران آزادی» برگزیده شدند. (کسروی، ۱۳۶۳: ج ۲/ ۸۱۶) منظور از سران آزادی، بیشتر رهبران مجاهدان و به تعبیر درست‌تر، ستارخان و باقرخان بود. در بین اعضای جدید انجمن، حاج میرزا حسین واعظ، حاج شیخ علی‌اصغر لیلاوی حضور داشتند. مدتی بعد میرزا حسین واعظ به «نیابت ریاست انجمن» برگزیده شد. (انجمن تبریز، سال سوم، نمره ۳۰، ۴ ذی‌حجه ۱۳۲۶: ۱)

از میزان فعالیت و عاظ در انجمن آگاهی زیادی نداریم و سخنی در این مورد در منابع نیست اما انجمن اکنون خود را جانشین مجلس شورای ملی می‌دانست و در مسایل شهری و روابط خارجی اهمیت فوق‌العاده داشت و می‌بایست تأمین مالی مخارج جنگ را نماید و آذوقه ی مردم شهر را تأمین کند. لاجرم باید دامنه ی فعالیت زیادی داشته باشد و عاظ عضو آن نیز لازم بود در تمام این زمینه‌ها فعال باشند.

اسلامیه‌نشینان به تدریج و پس از تحمل چند شکست دریافتند که قدرت غلبه بر مجاهدان را ندارند. کم‌کم آوازه ی آمدن عین‌الدوله به تبریز همه‌گیر شد. مردم آمدن او را به فال نیک گرفتند و عاظ آنان را امیدوار ساختند که با ورود او «اموال غارت شده شما را گرفته و رد خواهند نمود». (ویجویه، ۱۳۵۵: ۹۰) و این البته خیالی خام بود.

در ۲۳ رجب ۱۳۲۶ عین‌الدوله به تبریز رسید و در باغ صاحب دیوان مستقر شد. پس از مدتی مشخص شد که به او نیز امیدی نیست او قصد همراهی با تبریزیان را نداشت بلکه هدف او راضی نمودن تبریزیان به تسلیم بود. و عاظ به برانگیختن احساسات مردم علیه او پرداختند. روز دوشنبه ۲۶ رجب مردم در مسجد صمصام خان گرد آمدند و میرزا حسین واعظ برای آنان سخن گفت: «وی از ظلم ظالمان و استبداد سلطنت و پولتیک‌های شاهزاده کبار ایران و مظلومی ملت» سخن گفت، «مردم به هیجان آمده حالت دیگر رخ داد، گفتند: ما چنان تصور می‌کردیم که شاهزاده می‌رسند و غارت ما را پس می‌گیرند و ظالمان را تنبیه می‌نمایند. حال معلوم می‌شود که به احقاق حق نیامده، حاضر است ما را مضمحل و پایمال نماید و ما هم هر چقدر رمق در بدن داریم، در

اخذ حقوق خود منازعه خواهیم کرد. هر قدر استعداد می‌خواهد، جمع نماید فردا ان شاء الله دفع اشرار می‌نمایم.» (همان، ۱۰۶-۱۰۷)

هیجان مردم آن‌چنان بالا گرفت که مهار آن به سختی امکان‌پذیر بود. رهبران مردم قصد داشتند ضمن قدرت‌نمایی در برابر عین‌الدوله و اطرافیانش باب گفتگو بسته نشود، اما مردم و مجاهدان به هیجان آمده، از قطع مذاکرات و جنگ تمام‌عیار با عین‌الدوله سخن می‌گفتند و فریاد می‌زدند که نباید «فریب دشمن را خورده... شایسته نیست که دست از جنگ برداریم» میزان هیجان به اندازه‌ای بود که وعظی چون میرزا حسین واعظ، حاجی شیخ علی اصغر لیل‌اوی، میرکریم ناطق و عده‌ای از سخنرانان دیگر سعی نمودند «با سخنانی نرم و دلنشین به اسکات مجاهدان» پردازند. (امیرخیزی، ۱۸۲: ۱۳۵۶-۱۸۴) میرزا حسین واعظ در سخنانی برای مردم و مجاهدان ضمن برشمردن «محسنات مشروطه و عیوب استبداد» اهالی را به صبر دعوت می‌نمود و امید می‌داد که با مذاکره به نتیجه‌ی خوبی برسد. (ویجویه، ص ۱۲۹)

با فرارسیدن ماه رمضان فرصت مناسبی برای وعظ پیش آمد که با مردم سخن بگویند و آنها را به صبر و استقامت بیشتر ترغیب کنند. مسجد صمصام خان از جمله مساجدی بود که وعظ «نطق‌های دلچسب از مشروطه و جنایت استبداد» بیان می‌کردند. مردم به هیجان آمده از نطق واعظان با صدای رسا «پاشاسون مشروطه و مشروطه‌طلبان و یا شاسونلار سردار ملت و سالار ملت و مجاهدین باغیرت از اهالی مسجد بلند می‌شود.» (همان، ۱۷۲-۱۷۳)

بدین ترتیب در همکاری و همیاری مجاهدان و وعظ و عده‌ای از تجار مشروطه‌خواه، جنبش مقاومت تبریز به پیروزی‌های شگرفی دست یافت. جنبشی که در آغاز تصور می‌شد به راحتی قابل از بین بردن است به نیروی قوی و مهم تبدیل شد، که مخالفان با تمام قوا و نیروی نظامی و ساز و برگ‌ها که داشتند و با آن همه قتل‌ها و غارت‌ها که انجام دادند و حتی راه آذوقه را بر مردم بستند، نتوانستند بر آن فایق آیند تا سرانجام با ورود نیروهای روس اوضاع به گونه‌ی دیگر رقم خورد.

ورود روس‌ها به تبریز

پس از یازده ماه مقاومت مردم تبریز در برابر نیروهای نظامی دولتی نیروی نظامی عشایر و ایلات و علمای هم‌سوء با آنها، و کسب پیروزی‌های بسیار ارزشمند، و برهم خوردن بساط اسلامیه‌نشینان که دائم فتوا بر قتل و غارت مشروطه‌خواهان می‌دادند در ۸ ربیع‌الثانی ۱۳۲۶ برابر با

۹ اردیبهشت ۱۲۸۸ نیروهای نظامی روسی به فرماندهی ژنرال زنارسکی به بهانه یی مقابله با قحطی تبریز، و حفاظت جان اتباع خود و دیگر کنسولگری‌های خارجی به حومه یی تبریز رسیدند و روز بعد نخستین یگان روسی وارد شهر تبریز شد. (کتاب آبی، ج ۲/ ۵۱۵).

به دنبال حضور روس‌ها در تبریز، مقاومت مردم به پایان رسید. عین‌الدوله به تهران بازگشت. نیروهای عشایر و فرماندهان نظامی آنان با اموال فراوانی که از مردم تاراج کرده بودند به شهرهای خود برگشتند. روس‌ها چند روزی پس از ورود به تبریز، شروع به دخالت در امور شهر کردند. خانه‌های مردم رابه بهانه یی داشتن اسلحه تفتیش نمودند و بامردم بنای بدرفتاری گذاشتند. در مقابل آن رفتارهای مستبدانه، کسی را یارای اعتراض نبود و مردم صبوری می‌نمودند. اما سرانجام رفتارهای غیرقانونی آنان اعتراض عده‌ای را برانگیخت. مردم بازارها را بستند و در مسجد جامع شهر گرد آمدند. تعداد مردم به اندازه‌ای بود که مسجد گنجایش آن را نداشت. چند نفر از جمله حاج شیخ علی‌اصغر لیلاوایی سخنرانی کردند. سخنرانان از رفتار غیرمنطقی و بد روس‌ها شکایت داشتند و آن را غیرقانونی خواندند، و متذکر شدند اگر مردم از خود بردباری و متانت نشان می‌دهند، به خاطر ترس نیست، چه پیش از این شجاعت خود را نشان داده‌اند، بلکه برای آن است که نمی‌خواهند اتفاقی بیفتد که موجب جنگ و خونریزی شود. (ملک‌زاده، ۱۳۷۱: ۱۳۹۶) و این سخنی منطقی و کاملاً بر واقع‌بینی متکی بود.

روس‌ها نه تنها به آن اعتراضات اهمیتی ندادند بلکه در ۹ جمادی‌الاولی حاج شیخ علی‌اصغر لیلاوایی، واعظ معروف و عضو انجمن تبریز را نیز دستگیر کردند. (مستشارالدوله، ۱۳۷۰: ۱۲۲).

بهانه یی آنان این بود که وی از اهالی قفقاز است و تابع دولت روس، و از قوانین دولت روسیه سرپیچی کرده است. در حالی که وی تبعه یی ایران بود و سال‌ها بود که در ایران می‌زیست (کسروی، ۱۳۵۶: ۴۳) و هیچ‌گاه پیش از این دولت روسیه متعرض وی نشده بود. هدف روس‌ها بحران‌آفرینی بود. در اعتراض به قضیه، عده‌ای از آزادیخواهان در تلگرافخانه جمع شدند و حضوری با پایتخت مکاتبه کردند. آنان «متوقع و منتظر» توجه مخصوص حکومت به این امر بودند. سخن آنان این بود که اگر دولت‌مردان به این امر توجه لازم را نکنند و تلاش برای آزادی وی انجام ندهند دیگر حیثیتی برای دولت باقی نخواهد ماند.

همان روز تلگرافی از تهران به تبریز مخابره شد که اعلام می‌داشت در مورد حاج شیخ‌علی‌اصغر «مذاکرات لازمه با... رئیس‌الوزراء به عمل آمده» اکنون «شکایت رسمی لازمه این کار

به طور جد، تأکید و مخابره شد» (مستشارالدوله، ۱۳۷۰: ۱۲۳-۱۲۴) اما مشخص بود که دولت تازه به قدرت رسیده مشروطه را قدرتی نبود و مشخص بود بر تمام آن اقدامات گفته شده نتیجه‌ای مترتب نخواهد گشت.

واعظ معروف شهر را روز ۱۱ جمادی‌الاولی از شهر به اردوگاه نظامی روس‌ها بردند. موجی از ترس و نگرانی سراسر شهر را گرفته بود. چند روز بعد وی را روانه‌ی روسیه کردند و دیگر کسی از سرنوشت وی آگاهی نیافت، و یاد او برای همیشه در خاطره‌ها باقی ماند. کسروی که در آن روزها در تبریز به سر می‌برد و از نزدیک شاهد رویدادها بود. پس از توصیف زیبا و جالب از رفتار حاج شیخ علی‌اصغر لیلوایی در دوران جنگ و مقاومت و تأثیر سخنان او در مجاهدان و مردم، و اینکه چگونه آنان را علیه مستبدان برمی‌انگیخت می‌نویسد: «اگر راستی را بخواهیم، گناه او آن کوشش‌های مردانه بود که در راه پیشرفت کار ایران، کرده بود. بایستی این‌گونه مردان غیرتمند در ایران نباشند». (کسروی، ۱۳۵۶: ۴۰-۴۳) این سخنی کاملاً درست بود.

نتیجه

وعاظ در جنبش مقاومت تبریز، نقش بسیار مهم و کلیدی داشتند. آنان اصلی‌ترین یاوران و مددکاران مجاهدان در آن عرصه‌ی سنگین مبارزه بودند. وعاظ از همان آغاز شروع مقاومت، در صحنه‌ی مبارزه حاضر شدند. آنان نه تنها مجاهدان را کمک و یاری می‌رساندند، بلکه در لحظه‌ی که گمان می‌رفت سستی و رخوت بر کار عده‌ای از مجاهدان غالب شده است. با برپایی گردهمایی بزرگ مردم در مسجد صمصام‌خان و حرکت دادن آنان به سمت باغ شمال، هم اصلی‌ترین دشمن مشروطیت را از آنجا فراری دادند و هم اینکه جان تازه در کالبد جنبش دمیدند. همچنین آنان با تسلط به آموزه‌های دینی و با بهره‌گیری از قدرت وعظ و خطابه به مقابله با روحانیان اسلامیه‌نشین پرداختند و توانستند به بهترین صورتی در این مقابله پیروز شوند. آنان دل‌های مردم در حمایت از مشروطیت را قوت دادند و آنان را یکپارچه به حمایت از مشروطیت کشاندند. همچنین بیرون از ایران نیز، به دفاع از مشروطیت برخاستند و در این راه تلاش نمودند نیروی عظیم روحانی حاضر در عتبات عالیات را به حضور مؤثرتر و کارا تر در دفاع از مشروطیت وادارند. به تعبیری دقیق آنان نیز از مجاهدان جنبش مقاومت تبریز بودند و سرانجام توان سنگینی برای این حرکت خود پرداخت کردند.

منابع و مأخذ

- ۱- امیرخیزی، اسماعیل (۱۳۵۶)، قیام آذربایجان و ستارخان، تبریز، کتابفروشی تهران.
- ۲- انجمن تبریز، سال سوم، نمره ۳۰، ۴ ذی حجه ۱۳۲۶.
- ۳- جورابچی، محمدتقی (۱۳۸۶)، حرفی از هزاران کاندید عبارت آمد، خاطرات حاج محمدتقی جورابچی، به کوشش علی قیصری، تهران، نشر تاریخ ایران.
- ۴- طاهرزاده ی بهزاد، کریم (۱۳۶۳)، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران، تهران، اقبال، چاپ دوم.
- ۵- فضلعلی آقاتبریزی (۱۳۷۲)، بحران دموکراسی در مجلس اول: خاطرات و نامه‌های خصوصی میرزافضلعلی آقاتبریزی، تحقیق، غلامحسین میرزا صالح، تهران، طرح نو.
- ۶- فلاح توتکار، حجت (۱۳۸۸)، «دهقانان در جنبش مقاومت تبریز (عصر استبداد صغیر)» فصلنامه ی پژوهش‌های علوم تاریخی، دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، دوره پ، شماره ۲، زمستان.
- ۷- کتاب آبی، گزارش‌های محرمانه وزارت خارجه انگلیس درباره انقلاب مشروطه ایران (۱۳۶۲)، به کوشش احمد بشیری، تهران، نشر نو، ج ۲.
- ۸- کسروی، احمد (۱۳۶۳)، تاریخ مشروطه ایران، تهران امیرکبیر، چاپ شانزدهم، جلد دوم.
- ۹- _____ (۱۳۵۶) تاریخ هیجده ساله آذربایجان، تهران، امیرکبیر، چاپ هشتم.
- ۱۰- مستشار الدوله، صادق (۱۳۷۰)، خاطرات و اسناد، مجموعه چهارم، مشروطیت در آذربایجان، به کوشش ایرج افشار، تهران، طلایه.
- ۱۱- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱)، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران، تهران، علمی، چاپ سوم، ۱۳۷۱.
- ۱۲- ناله ی ملت، میرزا آقا بلوری، نمره ۲۵، ۱۲ شوال ۱۳۲۶ و نمره ۴۳، ۱۷ صفر ۱۳۲۷.
- ۱۳- ویجویه، محمدباقر (۱۳۵۵)، بلوای تبریز (تاریخ انقلاب آذربایجان)، به کوشش علی کاتبی، تهران، سیمرغ.
- ۱۴- هدایت، مهدیقلی (۱۳۴۳)، خاطرات و خطرات، تهران، زوار.